

انتقامجویی هائی حیوانی تلف کرده‌ام ، گریه‌ام میگیرد ! ولی گریه بیشتر
 را برای کسانی میکنم که وقت عزیز را صرف نزدیک شدن بدوستان و
 رفع آذگیهای بی‌پایه نکرده و نمیدانند که بسیاری از دشمنیهای ریشه‌دار
 را بایک « سلام و علیک » میتوان از بین برد و چشمه روشن زندگی
 را که با این قبیل کدورت‌های کوچک آلوده شده ، بیاکی و صفای نخستین
 برگرداند و نورشادمانی را بخانه و کاشانه خویش راه داد !!

آری انتقام ، زائیده خوی حیوانیست و عاطفه (گذشت و عفو) نور است
 که از کعبه خدایان بر دل‌های وحشت زده تلافی خواهان ؛ تابیده میشود .
 مرد بزرگی چهار رکن زندگی را در سخنان زیر خلاصه کرده و میگوید :

چهار چیز شد آئین مردم هنری

که مردم هنری ، ذین چهار نیست‌بری

یکی سخاوت طبیعی ، چو دسترس باشد

به نیکنامی ، آترا پینشی و بخوری

دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری

که دوست آینه باشد ، چو اندر اونگری

سه دیگر آنکه ، زبانرا بگناه بد گفتن

نگاهداری ؛ تا وقت عذر ، غم نخوری

چهارم آنکه کسی گریه‌ی بجای تو کرد

چو عذر خواهد ، نام گناه او نبری

و بطوریکه می‌بینید ، همه اینها در اطراف «گذشت و اغماض» میگردد

و بیهوده آن ؛ تیرگیهای حیات از خانه دل شما رخت برنخواهد بست .

سال نو

•••

اکنون مادو آستانه سال نویم و بزرگترین تحول جاویدان طبیعت صورت میگیرد. آله بهار، درحالیکه گوهر فرخنده نوروزی، بر پیشانی‌اش می‌درخشد، پای در دامان هستی میگذارد و یکباره دنیارادگر گون میسازد. بیشک اینهمه افتخار و احترامی که بادست نیاکان ما بسیمای «نوروز» روشنایی بخشیده و آنرا بمنزله آغاز سال قرار داده است؛ راز رمزی بزرگ دارد.

هر پیشرفتی، نتیجه تعویست و هر تعولی، بر اساس «کار» است و هر کاری بدون «نظم و ترتیب» جاویدان نمی‌ماند. اگر اثر و یاد و مه در خوردتید و فلك در «کار» بودید، زندگی جز يك ماجرای خسته کننده‌ای بطرا نمی‌رسید.

دست طبیعت که بدینگونه بهار را در پی زمستان و خزان را دنبال تابستان می‌آورد، در حقیقت بزرگترین درس «نظم و ترتیب» را بمنزله‌های زنده می‌آموزد.

آری، این بهار خندان؛ این نوروز فرخنده که بسیم کامیابی و پیروزی را بر لب دارد، حاصل دوازده ماه رنج منظم و کار مرتب روزگار است کار که بر مه‌های سنگین بهمن و یخبندانهای وحشتناک دیماه را تحمل کرده و همچنان ادامه داشته است...

اجداد گرانمایه ما، که حقایق و واقعتهای حیات، در کلیه شئون زندگی‌شان، آشکار بوده، آغاز بهار و در گونی روزگار را جشن می‌گرفته‌اند زیرا بزرگترین اسرار خلقت را در خود پنهان داشته است.

این شادی و سرورها، این دست افشایی و پایکوبیها، بیجهت نبوده است. آنها رمز حیات را در گردش ایام یافته، اساس زندگی را بر بنیاد آن استوار کرده بودند. مابیز که وارث شایسته آنها هستیم، باید از این شکفتگی و مروزندگی بهار، در سه‌های زندگی بیاموزیم. کهنگیها و فرسودگیهای ایام را با دست «امید» از صورت زندگیان شسته، بر

روزگار ناز و روز نوری که اولین برك دفتر حیثیات را تشکیل میدهد ،
 تبسم پیروزی و کامکاری زنیم .

« کار » را که در مرحیلات و سربقای ملت‌های جاوید است ؛ از یاد نبریم .
 بنظم و ترتیب که قانون تغییر ناپذیر طبیعت است ، یادیده احترام بشکریم .
 چه ، آن موفقیت و خوشبختی بزرگی که همه ما در پی‌اش سرگرداییم ، جر
 حاصل کار و کوشش نیست . کار و کوشش نامنظم هم میتواند ، میداء پاك
 تحول و ترقی اساسی واقع گردد .

آری ، این نایکه حاصل گردش مرتب دیگرانست ، نباید بغفلت خورده
 شود . همه چرخهای طبیعت و اجتماع ، حیران‌وسرگشته ؛ بخاطر ما میگردند
 ورنج میبرند . حال چقدر روح بی بند و بار و وظیفه‌ناشناس میخواهد که او
 در عوض ، نافرمانی کرده ، وظائف اجتماعی خود را انجام ندهد ؟

چقدر بدتر جام و ناسکارند کسانی که از این تحول و تغییر طبیعت ، فقط
 صورت ظاهر را دیده ، انگشت خدائی را در پشت آن مشاهده نمی‌کنند ؛
 دریغ بر مردمی که اینهمه نعمتهای بیدریغی را که بر آنها تار شده ،
 بدیده بی اعتنائی نگریسته ، انگشت مادر مهربان طبیعت را که کلمروشان
 ساخته است با وظیفه‌ناشناسیهای خود دندان میگیرند ؟

سال جدید ، با خنده و تبسم ما را بطرف کار و کوشش ، جنبش و حرکت
 میخواهد . شما که از تیره روزیها و نامرادیهای خود مینالید ، دست در دست
 مادر طبیعت گذاشته ؛ با او حرکت کنید . همراه همه موجودات پیش بروید
 مقاومت و پایداری کنید . تا تاریکیها و کهنگیها از صورت زنده گیئات
 پاك شود . زیرا :

که از اوسود و مزه ؛ بریندند

بر رخ ماه نو کسی خندد

دوستی و دشمنی

سال ، میخواست بدار تازه خود نزدیک شود ، منهم مثل همه مردم خانه تکایی میکردم و در خلال این کار لذت آور ، کم کم ، خانه تکایی (دل) هم پیش آمد :

میان کاغذ های باطله ای که بوی کهنگی سالهای پیش بر صورتشان مانده بود ، دوسه تا پاکت بودند که میگفتند : «ما را دور نریز ، اگر بدرد نیستوردیم ، در زیر این حصیرهای غبار گرفته زندگی نمیگردیم ، و با این گلیم های پاره پاره نه ساختیم !»
هر آدم کم حوصله ابهم باشد ، بالاخره بچیزه ای فراوش شده ؛ دل بستگی نشان میدهد . آنها را گشودم و از دهان گشاد آنها ؛ یکدنیای ملالت بصورتهم ریخت .

یکی نامه دوستی بود که برای صدمین بار از من خواهم جوانی کرده و دیگری کاغذ رفیق مهربانی بود که کارهای مرا انجام داده بود . و بالاخره سومی و چهارمی . . . و . . .

همه اینها ، پیامهای محبتی بوده اند که عصاره مهربانیهای دیگران را بی منت ، بزندگانی بی ارزش من تقدیم کرده و حیاتم را رونقی بخشیده بودند ولی . . . من ، همه را با آتش خود خواهی و خود پسندی احسانانه خویش سوزانده و همراه گذشت روزگار خاکستر کرده بودم !

ولی امروز ، از آنها چهره های درخشان و قلبهای گرمی که خون سرخ رنگ آنها ؛ محبت و دوستی مرا در خود میفشرد ؛ خبری نیست . اما خود پرستی من هنوز زنده است و جانم را میسوزاند . . .
دریغ که چه رشته های عشق و محبتی را بادست خود بریدم و چه غنچه های مسموم مهربانی هائی را که در هوای زندگیم شکفته بود و با سموم بدخواهی های خود پژمرده ساختم !

در این میان ، در خانه تکان خورد ، یک پست پستی ای آورده بود گشودم و هدیه یک دوست دیرین و فراموش شده بود صکه از سالهای پیش ،

در غبار لیبی‌آزبها و بدگمانی‌های من ، نقاب دشمنی برچهره گرفته بود . خواستم نامه و هدیه را آتش زخم و همراه زباله های خانه تکانی ، در زیر دست و پایی راهگذران شب عیدی بریزم ؛ ولی پاکت نامه های دیرین ، با چشمانی سرزتش بار ، کار خود را حاکم کردند . هدیه دوست را نوسیدم و برچشم گذاشتم .

پرده تاریکی که تا آن روز جلو چشم بود ، پاره شد . بنوعی گفتم : « آخیر چرا يك آدمی باشد ایقدر سست وفا و دیر پیوند باشد ، فقط آنها که در زندگی سرشان بسنگ خورده ، میدانند که (دوست) چه کیفیای سعادت است ؛

اینهمه تاریکی که بر زندگی ما نشسته ، حاصل بی‌دوستی و بی‌رفی است . نتیجه آنستکه در دل خود جانی برای محبت دیگران باز نکرده ایم . در دلم بی‌زرگواری و جوانمردی آن دوست عزیز آفرین گفتم که پس از آن همه جفاکاری ، هنوز دلش به پیمان شکنیهای من میخندد و مرا در دنیا تنها نگذاشته است .

آن نامه‌های فراموش شده و این هدیه عزیز را در مطمئن‌ترین جاهای اطاقم نگهداشته و خیال دارم در سالهای آینده و خانه تکانیهای بدی مانند طلسمی در برابر بدیها ، از آنها استفاده کرده ، صورت ماه نور را در چهره زندگی بخششان مشاهده نمایم .

زیرا اینها موجب شدند که من دلم را هم از آنهمه آلودگی ها خانه تکانی کرده ، لذتهای ازدست‌رفته را دوباره بچک آرم .

آری ، گمان میکنم که همان هدیه کوچک ، رشته دوستی ما را بهم جوش داد و دشمنی از خانه ما گرفت .

به ، چه دشمنی‌هایی را که با سلام و تعارفی میتوان از میان برد و چه گره‌های بزرگی را که خیال میکردیم با دندان قیل هم باز نمیشود ، با انگشت کوچکمان گشوده ایم .

آیا خوشبختی و بدبختی بدست خود آدم است؟

• ❦ •

گویی نیست که بدقبال سعادت ، تا آنجا که اندیشه اش یاری داده نرفته باشد . بطور کلی از لحظه ای که آدمی با بردامان زندگی نهاده و بد و خوب را شناخته ، دنبال این گوهر فرار بوده است . هنوز هیچ متفکری نتوانسته است ، تعریف جامع و کاملی از خوشبختی بنماید و آنرا آنچنانکه شایسته است ، نشان مشتاقان دهد .

روانشناسان ، آنچه را که شادمانی و آرامش آدمی را فراهم ساخته ، ترس و تردید را از زندگی او دور میسازد ، خوشبختی می شناسند .

چون بیچ و مهره روزگار ، هر لحظه با انگشت پنهانی قدرتی میچرخد و آدمی از درک حقایق آن ناتوان است ، پیوسته گناه ناکامی خود را بگردن روزگار انداخته که چرا جام عیش و خوشبختی او را زهر آگین ساخته است اینک می بینید شریبوسته بازبان «شمر و موسیقی» از ناکامی ، غوغا برداشته ، همین درد بیدرمان را داشته است . پس چون سادش با روزگار مشکل است و جنگ و ستیز بادگر گونی های زندگی هم کار دل ما نیست ؛ اذلا زودمان بخودمان که می رسد ؛ باید دامن هوس را کوتاه کرد و این بار آرزو را که بر سینه ماسکینی می کند ؛ قدری سبکتر کنیم . برادر رسیدن بقله خوشبختی کامیابتر کسی است که سبکبارتر باشد !

• ❦ •

حقیقت اینست که ، خوشبختی و سعادت ، سفره فراخی است که همه جا دامن سپیدش پیداست و چشم میخورد . منتها از بس دیده دل ما را عبار حرم و بدخواهی گرفته ، سهم خود را گذاشته و چشم بعضی دیگران دوخته ایم . سعادت میکنیم ، تهمت میزنیم ، رنج میبریم ، میکشیم و کشته می شویم . بخیال آنکه دیگران از ما بهترند در حالی که سهم خود ما از این خوان بفا که دوست و دشمن از آن میخورند ؛ کمتر از دیگران نیست . ولی همان خود بستندی و بدخواهی ، افق حیات و زندگی را طوری در خاطرمان سیاه کرده که تصور وجود سعادت را در جهان نمی کنیم .

لابد خوب میدانید که تامل از اندیشه بد فارغ نباشد ، قدرت احساس چیزهای زیارا ندارد . دلی هم که دائم اروسوسه خوشبختی «دیگران»

در پیچ و تابست ، و چشم دیدن آسایشهای مردم را ندارد ، چگونه میتواند صدای مرغ سعادت را از بام خانه خویش بشنود ؟
 کینه و حسادت ، خود پسندی و هوسناکی ، آنقدر جانش را بعطش افکنده و دنبال سراب خیال سرگردان و ویلان کرده است که آب در کوزه و خانه خود دارد ، ولی تشه لب باین درو آن در میزند .

باری ، سعادت در خود ماست و هر ساعت باز بان دل ، در گوش جانمان فریاد میکشد و ما را بسوی روشنایی و تابندگی مینخواند ، ولی جوابش را نمیدهیم . باید با سرانگشت فکر و اندیشه ، پرده های نور در توی خود پسندی و هوس و حسد را که حجاب جان ما شده ، پاره گزد و چهره خوشبختی را از درون آن مشاهده نمود ؛

زیرا ، «دوات آنست که بیخون دل آید بکنار» . سعادتی هم که با فکر و خیال و اندیشه های تاریک همراه باشد ؛ سعادت نیست ؛ متاع سعادت جاوید آسان و ارزان در همه جا معامله میشود ، فقط باید خبره بود ، کار آگاه بود ، توقع را کم کرد و شیطان و سوسه را از خانه دل راند تا فرشته سعادت بر سر ما سایه افکند ؛ زیرا فقط :

دیو چو بیرون رود ؛ فرشته در آید .

جناب آقای دکتر

بواسطه شدت بیماری ناگهانی برادرم ، حامل نامه را با حق عیادت و وسیله نقلیه خدمتتان فرستادم . که قدم رنجه فرموده ، برای چند دقیقه به بنده منزل تشریف فرما گردید .

منتظر مراجع شما هستم . امضاء

نشانی : ...

بخش دهم :

نمونه های چندی از آثار
نویسندگان معروف ایرانی و خارجی

پایداری

• ۳۳ •

از کتاب راه نو

دختر پاکدلی ، بر لب رودی نشسته ، ریزش آب و غرش موجها را تماشا میکرد و خود بخود میگفت : «ایکاش این آب زبانی داشت و اسراری را که در سینه خود دارد ، بر من فاش مینمود . ایکاش این آب بمن اظهار میکرد که با این جوش و غروش دائمی چه مقصودی دارد و چه راهی را می پیماید ؟ »

ناگاه از میان امواج صدائی بلند شد و چنین گفت : « ای دختر پاک سرشت ! مقصدی که من در پیش دارم ، عبارت از رسیدن بآرزوی خود یعنی اقیانوس است . هزاران سالست که من اینراه را با جوش و غروش می پیمایم تا خود را باغوش او رسانم ؛ و در سینه روحپرورش جاگزینم . هیچ چیز مرا از این مقصد و آرزو باز نداشته و نخواهد داشت . انسانها مجرای مرا بارها تنبیر دادند و قسمتی از پیکر مرا در جاهها و گودالها و حوضها حبس نمودند ؛ ولی من از تمایب مقصد خود چشم نپوشیدم و خسته نشدم . من بخل و حسد را نپوشانم و همه را سیراب می سازم . من بقوه استقامت و پایداری خود ، با این قطره های لطیف خویش ، کوهها را شکافتم و سنگها را خاک کردم و بیابانها را در نور دیدم .

این سنگبار که اکنون بر روی آن نشسته و بمن تماشا میکند یکی از آن سنگهاست که من از آغوش کوهها بر کسده و با خود آورده ام آیا این نشانی از قدرت و توانائی من نیست ؟

اینست آن راز و سری که من در سینه خود پنهان داشتم و اینکه آنرا بیش تو فاش کردم . برخیز . و آرا در زندگی راهنمای خود ساز

آرزوی بچه کور

•••

از : کتاب آئین نگارش

میگویند: «آفتاب بی اندازه زیبا و منظره گلها تبک در کنار رودخانه
پرروی آب ریخته ، بسیار دلایز ، و پرواز پرندگان از چیزهای تماشایی
است ...

میگویند که «شبها روشنایی دلگشی، چهره آسمان را می آراید.
میگویند : رنگ گلها از عطر آنها هم بهتر و خوش آیندتر است.
دانه ها ، گوها ، چمنها ، آبها و بیشه ها ، بویژه سحر گاهان ، بقصدزی
لطیف و دل انگیز است که انسان در برابر اینهمه آثار زیبا ، باید زانو
بزمین زده و سر فرود آورد :
اما من ...

نه آن دریا را که ولوله اش بگوשמ میرسد ، میتوانم دید و نه آفت
گلهای رنگارنگ را ؛ نه آسمان و نه آفتاب زیبا را ، نه درختان و نه میوه
های قشنگ و نه روشنایی صبح را ، و از دیدن آنها متأسف و دلشک نیستم
خیر! خداها ، خیر!

از آنهمه زیباییهای این جهان هیچکدامش را آرزو نمیکنم ؛
کاش ... یکبار ، فقط یکبار ... روی مادرم را ببینم ...

آبرو

استاد محمد حبّازی

از سرای هسایه شیون برخاست ، گفتند مادر پری چندی بیمار بوده
گوها در کار رفتن است . چیزی نگذشت ، درخانه ما را بسختی هکوفتند ،
دختری سراسیمه خود را به درون انداخته فریاد زد :
« بیایید ، برادرم مرد ... »

فا کهان بگستاخی کار خود بر خورده ، چشم و دهانش يك لعظه از
شجاعت و وحشت بازمانده خیره بنا نگاه کرد و گریخت .
بدتیرالش شناختم ، دیدم جوان محبوب ، در گوشه اطاق ، روی گلیم
پاره ای افتاده همان بود که اغلب می دیدیم یا چهره ای کشیده و رنگ پریده ،
چشهای مکور و نجیب خود را برای دوخته میرفت .

مادر پری در کنارش جان سیرده ، دستش بسوی فرزند - دراز بود . سه
ختر زار و زارده چو استخوانهای زردی که در کهنه و پاره بیچیده باشند ،
بر سر امتادگان ایستاده ، آخرین قطره جاشان از دیدگان فرو می ریخت .
پزشک آوردیم و بدرمان پرداختیم . پیررفته بود اما جوان بخود باز آمد .
هنوز از کار آنها نیا سوده ، یکی از دخترها بهوش افتاد .

پزشکمان دبا دبنه بود گفت در این خرابخانه ، دیو مرک بی برده و
پرنک در آمده ، بجای آسکه برای گرفتن جانها ، شکل و نام مرضی بخود
گبرد ، بصورت سه سگ گرسنگی در آمده که همه را ببرد !
بشتاب خود را کی در احم کرده ، دخترک بینوا را بحال آوردیم . اما
خواهرانش چون هنوز بهوش بودند ، از خوردن امتنان کرده ، نگاهشان
بدهان برادر بود . استک جوان ریخته گفت :
بخور ، آب از سر ما گذشته ...

معلوم شد ، دو سال پیش پدر خانواده از دنیا رفته ، جوان را با مادر
وسه خواهر بی پشت و پناه گذاشته است . پسرناچار آمرزشگاه را رها
کرده و شغلی اختیار نموده ، ولی منحصر دسترنجش کفایت چند نفر را نمیکند
بیشتر شبها و گاه روزها گرسنه بسر میبرند . داستیم که مادرش از یدوانی
جان داده و خودش از ناتوانی و ذاری ضعف کرده بود .

گفتم چرا این دخترهای جوان را بکار نمیگماری که نان خود را پیدا کنند ؟ تنگانی پراز تعجب وحسرت کرده ؛ گفت « ما آبرو داریم ، برای ما مردن ، آسانتر از کار کردن زنهاست . »

دیدم ای افسوس که آبرو و شرافت را نیز میتوان مانند تیغ تبر که برای حفظ جاست ؛ بسینه خود فروبرد .

گفتم : « اشتباه میکنی ، بی آبرویی در بیکاری است . هر که را بی آبرو میخواهی ، از کار بازدار و رایگان نانش بده . همت و شرافت را از دست نخواهد داد . زبون و بی آبرو خواهد گشت ، جز بندگی و بیچارگی ؛ درخور هیچ مقامی نخواهد بود . »

گفت : « این حرفها را قبول ندارم ؛ اما بیاس لطف شما هر چه بگوئید میکنم . »

دو شیزگان هر يك بکاری دست زدند ، چند ماهی نگذشت دیو غم و مرگ ، ناامید از آن لاله بوم ، رخت بر بست ، خانهای شد آباد ، پراز نورو گرمای خنده و شادی .

خنده

•••

استاد نظام وفا

ای منار گان سحری بتابد ، ای شپاهای صحرای سحر ، ای بارشویید ، ای لبان گلریز بختید . این فروغ و روشنائی برای شب زنده داران عشق ، این شیفتهگی و دلربائی برای مرغان چمن ، این تبسم و شادمانی برای دلپای مهرون ، سلیت خدائی است که بوسریله شما اعطا میشود .
خنده برزیبائی لبهای تو میافزاید ؛ و این اشک شور ، آخر چشمان بر مغوذ ترا رنجور خواهد نمود .

بخند ؛ چون گل بصوات باغبان ، بخند چون طفل بیستانت مادر ، من خنده های مصنوعی گریه آورد را درست ندیدارم . بخند ، اما نه چون خنده برق که گریه ابر را بخود می آورد ، خنده ای که مایه گریه دیگر است ؛ خنده نیست ؛

بخند و شاد باش و دیگران را بخندان و شادمان نگاهدار . وقتی جوی بهادی هم میخندد سعادت از چهره خود بقیاب بر میدارد و فرشته عشق تبسم میکند . گنبا خنده چمن ، و ستاره ها خنده آسمان ، و جوانی خنده عمر ، و عشق خنده خدائی است و کسیکه از گلشن عمر گلی نچیده و در آسمان حیات ستاره تابانی ندیده و از جوانی تمتمی نگرفته و شعله عشقی قلب او را روشن نکرده است ، لبان او متبسم نیست و بارقه امید در چشم و فروغ سعادت در پیشانی او دیده نمیشود ؛

دانی میگفت ؛ « به دنیا لبخند بزن ؛ دنیا هم بروی تو خندان خواهد گردید » من سالها تا گریه خو گرفته بودم و هر بامداد ، سپیده صبح برخسار من که از اشک چشم شسته شده بود میخندیدم .

ما خون دل خوردیم و دیگران با لبان خون آلود بروی ما خندیدند . ما در گوشه های نا کامی غنودیم و آنها در زهنگاههای کامیابی خرامیدند . ما نزحمت باغبان و عمر کوتاه گل نگاه کردیم ؛ آنها گریبان خود را از گل مزین و شامه خود را از زوایح آن معطر ساختند .

دوستان من ، شما از گذشته من پند بگیرید . گریه نکنید و نگذارید
این اشکها که ترشح روح شما هستند ؛ بی سبب از چشم خارج شوند ؛
این آسمان کی بود ، این ستارگان روشن ، این ابرهای سفید ، این
شفق طلایی ، این شعاعهای الوان ، این زمین سبز ، این گلپای سرخ ، این
قلبهای مشتعل ، این درختهای بارور ، این مرغان خوش آهنگان ، این جمال
طبیعت ، این بهار جوانی ؛ آیا کافی نیستند که روح شما را باهتزاز آورده
ولایتان را بتبسم بکشایند ؟

خزان



نصرت الله دلسفي

استاد دانشگاه

ای جنگل، که هنوزت افرز مردین بهاران بر سراسر است، ای برگهای
زرد روی که بر صورت چمن براکنده اید، ای روزهای دلفریب خزان،
بدرود باشید؛ خزان را با آلام درونی من توافقست و دیدار غم انگیز آن
در چشم من از جمال نشاط افزای بهاران دلپذیرتر است.

درواه نیستی، اندیشه مند و پریشانم، دلم آرزو مند است که بار دیگر
آفتاب پریده و نك خزان را تماشا کند. خزان انجام عمر پر نشاط طبیعت
برده و من بر تو آفتاب ضعیف خزان را که دشوار از انبوه درختان میگذرد
بیشتر دوست دارم.

بر تو خورشید خزان چون نگاه باران هنگام جدایی است یا چون
آن تبسمی که بر لبان محضری نقش بندد.

دل من اکنون بمرک مایل است ولی سرشکم از یاد اینم گذشته
عمر که بنا کامی سپری شد؛ فرو میریزد و بر سمادتهای حیات که مرا از
آن نصیبی مقدر نبود؛ بدیده حسرت مینگرم.

ای زمین و آفتاب و ای مناظر زیبای جهان؛ بر منست که در آخرین
دم عمر قطره اشگی نثار شما کنم. نسیم چمن و تابش مهر پیش کسی که
دل بمرک نهاده بسی معطر و تابناک است.

یاد عمر بتلخی و شهد آمیخته است. اکنون بر آن سرم که این
یاده را تا قطره آخر بکار ریزم. شاید در اینت جسم ناگوار، شهد
سعادت باشد.

گل هنگام پراکندن و فروریختن؛ عطر خود را اندامان صیامیریزد
و بدینگونه زندگانی را بدرود میکند. روح من نیز هنگام وداع زندگانی
چون ترانه دلنواز تأثر انگیزی بهام دیگر میشتابد.

کوشش

استاد محمد حجازی

حسن در گیلان آب نگاه میکرد و خنده میزد . گفت : « از این دو مورچه ، یکی دست و پائی نزد و عاقلاً نه تسلیم هلاک شد . دیگری ازدو بدن ای ایستد . بیچاره نمیداند که از هر گردایی نمیتوان بیرون رفت ما که میدانیم چرا گاه کوشش بیهوده میکنیم ؟ »

خردمندی با ما نشسته بود . در پش آمد جوان در اشتباه بماند . گفت : « از کجا که راه خلاص این مور از غرقاب آبخوری شما ، در نقش زمان کشیده نباشد . نادان کسی است که بخواهد در تاریکی آینه ، سر و دست خود را خوابده ؛ از تکاپو بایستد . بیچاره آنست که در بچه دل را بروشنائی امید ببندد . . . »

ناگهان ، گربه ای بسفره آویخته ؛ آبرو فرو ریخت . خردمند گفت : « این حسن اتفاق را گواه سخن من نگیرد . چه ، مور گرفتار را همه جا گربه گرسنه آزاد تمیکنند . ای بسا راه دراز که بمنزل نرسانده و چه بسا کوشش که ناکامی آورده ؛ اما کامیاب آنست که در برد زندگی زبون نشود و بیوسته همت خویش را پیازماید . نه آنکه اگر براد نرسید دل از امید و دست از مجاهدت بردارد ؛

کار و کوشش ، دل را نیرو و روان را آرامش میبخشد ، فوق دایری و بیباکی میآورد . آنکه هواره آماده سعی و پیکار است ؛ از نامرادی نمی هراسد و ترس درماندگی و فرومایگی ندارد .

آزاده کسی است که رمز خوشبختی را در دل هرزانه و بازوی توانا بداند ؛ نه در روی خوش اقبال ؛ بازا اگر بخت رو کند ؛ بهتر آنرا میپسندد که در راهش دویده و بچان کوشیده باشد . اگر این مور همچو آن دگری چشم از امید پوشیده بود ؛ حسن این اتفاق را نمیدید و با آزادی نمیرسید . . .

جوانی

•••

از آزار : وینکتور هوگو

ترجمه : نصرالله فلسفی

ای مکاتیب بر از عشق و تقوای جوانی ! منشی و سرور شما ، هنوز
مرا سرعصت دارد . مطالبه اسرار شما ، چه اشکها که از دیده من نریخته
است :

اجازه دهید که فقط یکروز دیگر ، بدوره جوانی شما در آیم .
بگذارید با همه عقل و خردی که بمن نسبت میدهند ؛ بر آن ایام سعادت
آمین اشک حسرت پیارم .

هیجده سال داشتم ، تخیلات و افکار عاشقانه مرا حدی نبود . امید
به نوید های دروغ بست میداد ؛ ستاره ای در آسمان سرم درخشیده بود .

دوره کودکی ؛ صککه با همه عقل و تجربه ؛ رخسارم پیش او از شرم گلگونسته

ایام جوانی : . . . دوره خواب و خیال و حس و قدرت عشق و
افتخار سادگی و غرور بود ؛ همه چیز در نظر من پاک و ساده بود .
عالم را منزله و بی آرایش می پنداشتم . امروز دانا و فهمیده و پنهانم و
خیبط و خطا را بخانه من راهی نیست .

ولی . . . آن جوانی پر از حرارت و امید که در نظر من تیره و تار
جلوه میکرد ؛ هنوز هم در دیده من سر درخشد و هنوز سعادت و سرور آن ،
پناهگاه منست !

ای سالهای جوانی شما چه کرده بودم که از من چنین زود گریختید
و دوری جستید ؛ آیا گمان میکردم از شما راضی هستم که باز آمده و در
مقال من خود نمایی میکنید ؛

افسوس ؛ که نمیتوانید مرا روی بالهای خود گرفته ، در فضای
شادمانی و سرور جوانی سیر دهید . دریغ ؛ وقتی که خیال روزگار گذشته
و آن سالهای پر از عشق و غرور در لباس سفید خود که از احساسات و

افکار جوانی ما زبور گرفته است . از نظر انسان میگذرد ؛ بی اختیار در مقابل آنها بزانو در آمده ؛ از چشمان خود اشکهای حسرت میبارد . ولی افسوس که از آن روزگار پیمانند ، جز خیالات واهی و مشوش چیز دیگری نصیب از نمیشود .

ایام جوانی مرده اند ؛ باید آنها را فراموش کنیم . بگذاریم که باد نیستی آنها را در افق تارک حیات محو و نابود کند . از ما هیچ چیز بیادگار نخواهد ماند . اعمال ما ترجمه دیگران است . انسان در این عالم ، چون شیخ سرگردانی است که در عبور از آن راه حتی سایه ای هم از خود بیادگار نمیگذارد .

عوض شوید ،

•••••

السی رایسون

بزرگترین بیم بشر ، بیم از تغییر است . همه کس می‌ترسد زندگی آرام و آسوده خود را تغییر دهد ، ولو اینکه این «زندگی آرام و آسوده» چندان هم آرام و آسوده نباشد .

مردم از افکار جدید ، عادات جدید ، محیط جدید و روش جدید می‌ترسند . و از گوشه پنجم بهر کس یا هر چیزی که خلاف روش روزمره زندگی ماست مینگرند و هرگز نمی‌خواهند آن گوشه ناراحت خود را ، حتی با باغ بزرگی عوض کنند . روانشناسی امروز ثابت کرده است که در اعناق فکر همه کس ، همین ترس از تغییر وجود دارد .

ولی اساس زندگی تغییر و تنوع است ، و زندگی بدون آن قابل دوام نیست . هر برگ گی که در بهار از شاخه می‌ریزد ، نشانه تغییر است . هر شلفی که از زمین جوانه می‌زند ، نشانه تغییری است که در دل خاک پیدا شده .

مراسر زندگی در حال طفیان و تغییر است . هیچ چیز هرگز ثابت نمی‌ماند و در هر میدان و هر گوشه زندگی نظرانند از بیم ، می‌بینیم طبیعت پیوسته همه چیز را تغییر میدهد . روشهای کهنه و حالات کهنه را بدور می‌آورد و راه و رسم تازه‌ای در پیش می‌گیرد . ما نیز جز ، کوچکی از طبیعت و زندگی هستیم و همانطور که تغییر و تحول برای شکوفه درخت و علف صحرا لازم است برای ما نیز از ضروریات بشمار میرود .

هر چه تغییر نکند می‌میرد ما باید روشهای کهنه زندگی خود را کنار گذاشته و با دوران معاصر و زندگی جدید ، خواهی نخواهی جور شویم و گرنه رو بنابودی خواهیم رفت .

از هزاران نفریکه در قبرستان خفته‌اند ؛ فقط یکی زبر اتو بس رفته و کشته شده و بقیه با مرک طبیعی مرده‌اند . مرک طبیعی هم چیزی جز عجز بدن برای قبول تغییر نیست

آن لحظه ای که بدن دیگر نتواند تغییر حاصل کند ؛ شخص می‌میرد .

درعالم معنویات نیز حائل بهیچ متوال است . هر گاه اصرار در زد
بسیک دیروز مگر کند و زندگی نباید و کار کند خواهد مرد و مغزش ملیج و
جامد خواهد ماند .

هر که میخواهد موفق شود و بطلو برود و با جریان سیهگین زندگی
و طبیعت هم آهنگ شود ، باید تغییر یابد .

هر مدتی که میخواهد کامیاب گردد و در حوادث و حشتناک جهانی نابود
نگردد ، ناچار است تغییر کند . شخص باید مشتاق آن باشد که افکار
جدید را بپذیرد و برنامه زندگی خود را بر این قرار دهد که هر قدر شکستن
زنجیر آزادیها و مادیتهای کهنه مشکل است ، هر دقیقه برای رهائی از آن
آماده باشد .

عوض شوید ؛ تا وقت باقی است خود را عوض کنید ؛

زنده گی روزانه خود را حتی اگر مثلاً بایند کردن خانه تازه ای دریلاق
و یا کار منزل تازه ای هم بایند بازعوض کنید ؛

افکار خود را دائماً ملاحظه کرده و مثل صندوقخانه منزل خودتان مرتب
آنها تهویه و خالص گمانی کنید .

تنها راه زندگی بهتر و دلخوشتر ، آمادگی شما برای قبول تغییر و
تغییرات بزرگ است . خودتان را عوض کنید ! . . .

استعداد های گمشده

•••

طباطبای

قاضی دمشق

امروز شاگرد قصابی را دیدم که منش ازده سال نمیگذشت . پسا برهنه بود و لباسهای کتیف و مندرسی بر تن داشت . و چرك تمام صورتش را فرا گرفته بود . آنقدر زیاد که میخواستم روی از او برتابم . ولی دریافتم که در زیر این پلیدیها ، هوشی نهفته است که از وجنات صورت و چشمانش مانند آفتابی که در زیر ابراست ؛ میدرخشد .

چون با وی بسخن گفتن پرداختم ؛ معلوم شد که از تیزهوشی و روشن فکری ، امچو به ایست و حساب بزرگی را ؛ در يك آن جمع و تفریق میکند و نتیجه را باز میگوید ؛

پرسیدم : « چرا به مدرسه نمیروی ؟ » در حالیکه نزدیک بود اشك از چشمانش فرو ریزد ؛ در جواب من گفت : « پدر و مادرم هر دو مرده اند و من نزد همه فقیرم بسم میبرم و برای آنکه اقمه نانی بچنگ آورم ناچار باید کار بکنم ... »

دام بهالش سوخت و نزدیک بود منجم گریه بکنم . بفکر بچه های دیگر نظیروی افتادم که در کوچه ها سر گراند و در جهل غوطه میخورند و سبد سبزی و میوه را برای این و آن میبرند ، یا کوچه را جارو میکنند ، یا در راه نابکاری قدم بر میدارند ...

با خود گفتم : چه بسیارند از این اشغال که اگر خوب تربیت شوند قابله ای میگردند . ولی افسوس که ناداری ، آنها را بسوی نادانی و نادانی هم بچنانی پستی و تبکاری میکشاند . مردمان را از بین میبرند و ملت هم بدین ترتیب ، زیان بزرگی می بیند ...

در میان کسانی که قرآن میخوانند ، به نظر من شناس نیستند ، چه بسیار کسانی که از قاری معروفه « اییم دست » دیگر ترتر آتش می خورند ، چه بسیار مشایخ و تیراری و آدمام دستند ... و الحرم ... از استعداد

دانشگاه و عضو فرهنگستان ، داناترند. در خانه های حقیر و دور افتاده و سیاه چادرهای بیابانی ، چه بس دختران زیبا بسر میبرند که . استرویلپامز» و «ریتاهورث» از حیت زیبایی بگردشان نمیرسند .

یگدسته در زیر نور چراغ ایستاده اند و فضائل ایشان آشکار شده بر دستهای دیگر هم در تاریکی بسر میبرند و فقط کسانی آنانرا می بینند که آنها را می شناسند !

چه بسیار خردمند بازاری دیده میشود که اگر پرورش پذیرد ، از «فروید» روانشناس برتر است. چه بیشمار عریضه نویس کنار دیوار دادگستری که اگر درس بخواند ؛ نابغه و کلای عدلیه خواهد شد .

آیا این ظلم نیست که بگذاریم این گنجها ضایع گردد و این جواهر های گرانبها در خاک لگد مال شود ؟

صاحبان دستگاههای فیلمبرداری ، همه جای دنیا را میگردند ، تا صورتی زیبا و آوازی گیرا ، یا ساق پای دلربایی پیدا کنند و آنت را در مقابل دیدگان مردم روی زمین قرار دهند ؛

آبا چه وقت جمعیتهای خیره ای تشکیل خواهد شد تسا در خط - تجوی هوشها و استعداد های گمشده بر آیند و آنها را از تاریکی بروشنایی در آورند ؟

کتاب بیوتد های دل

استاد نظام وفا

نامه بیست و یکم

اگر نامه‌ها و تلگرافهای تویبجواب مانده‌اند ، صمیمیتها و محبتهای ترا هرگز فراموش نخواهم کرد . جمال و کمال ، مال و چلال ، عوامیل موفقیت هستند و مردم را بطرف خود جلب می کنند وای چاذبه هیچکدام باندازه سادگی نیست .

خانه ساده بی تجمل ، خانواده با مهر و بی تزویر ، اعمال خیر و بریای تو همه نمونه کامل سادگی تو هستند و خداوند این موهبت بزرگ را بر تو گرامی و مبارک فرماید .

نمیدانم امتحان بچه ها بطور گذشته است ؟ آیا راضی هستی و یا تبعیض و بی عدالتی سالهای گذشته را تجدید نموده اند .

دبستانهای ایران نواقص زیاد دارند و وزارت فرهنگ باین کاهواره های تربیت که «ند از کانون خانوادگی ارقام مؤسسات اجتماعی مهمتر است و طفل از آغوش خانواده ناآجا تسلیم می شود ، آنطور که مقتضی است توجهی ندارد و برای حفظ ظاهر فقط آرایش صورت چند دانشکده طهران قناعت کرده و گمان می کند که کسی که از کودکی تاجوانی به تربیت ناقص هادت کرده است در طی سه چهار سال تحصیل دانشکده عوض شده و عضو مفیدی برای همه خواهد بود .

این پناهای متعدد نسبتاً خوبی که در مرکز و بعضی از شهرها برای دبستان و دبیرستان ساخته اند و در آنها همان آموزگاران و دبیران تیره روز سابق که حقوقشان از هر کارگری کمتر و زنده گایشان از هر بینوائی پائین تر است تدریس می کنند مانند استخرها و آب ناهای مجللی است که در يك مزرعه بی آب ساخته شده و بیپرده افتاده باشند ، زیرا سرچشمه حیات ابدی علم و تربیت است و آن سالهاست که در کشور ما در ظللمات عدم پنهان گردیده است .

بهر حال فعلا باید هر کسی دراستحکام تربیت خانوادگی جدیت کرده و اطفال خود را از آمیزشهای نامتناسب منع نماید .

ذوق تقلید در طعم زیاد و حس نامل در او کم است . هر چیزی را که

می بیند تقلید و پیروی میکند و هر چیزی را که تقلید و مبارست نمود در او ملکه شده و برای همیشه باقی خواهد ماند .

زندگانی از مهد تا لحد مدرسه ایست که بدوره های مختلف تقسیم گردیده و هیچ دوره ای از آن حساس تر از دوره طفولیت نمیباشد . طفل بشاخصه ظریفی شباهت دارد که هر نسیمی او را می لرزاند و بهر طریقی که باغبان بخواهد او را تربیت میکند ولیکن در جوانیها و پیرها که چون درختان تنومند فرتوت هستند تربیت نفوذ زیادی از خود باقی نمیگذارد و اگر فاسد و تپاه باشند باید آنها را شکست یا پمال خود باقی گذاشت ...

نظریه دانشمندان و ارباب قلم در باره ی این کتاب

اطلاعات شماره : ۷۹۴۷

... این کتاب چون دستور ساده و سطحی انشاء قناعت نکرده ، بلکه سعی بلیغ بکار برده که بکار همه کس و ببرد همه چیز بشورد و اسمش بامسمی باشد. دستور میدهد چه کنید که شیرین و ساده بنویسید و چه لایقه ها بکار برید که معانی هائی را در لفظ های لطیف بکنج آید. شما یاد میدهند که در خادیه ها چه باید نوشت و در مآتمها با چه عبارت باید تسلیم و تعزیت گفت.

نامه بزرگترها بکوچکترها و نامه کوچکترها بزرگترها ، عرضه ساز بدلیه شکایت بکلاترینها و همه و همه چیز را در این کتاب میتوان دید بیاید و میتواند در تمام شئون نویسنده کی از این کتاب سودمند استفاده نماید. ما ضمن تقدیر از ذوق و قریحه آقای امامی و خدمات فرهنگ پرورانه کانون مطبوعاتی معرفت، مطالعه این کتاب را بهر کس که آرزو دارد نویسنده توانایی از آب درآید بخصوص بدانش آموزان گرامی توصیه میکنیم.

ندای ایرانی : شماره ۱۴۷

«انشاء و نامه نگاری برای همه» نام کتابی است که اخیراً دوست دانشمندان آقای امامی تألیف نموده است.

... آن ها بیکه بطرز نگارش کتابهای ادبی کلاسیک آشنا هستند میدانند که فرهنگ مخصوصاً از این راه در اسارت ارتجاع و تقویر قرار گرفته و کتابهایی که تا امروز برای انشاء و نگارش تهیه میشده کمتر از سلاست قلم و انتصاب سوزهای خوب و مفید و مورد احتیاج برخوردار بوده و نه تنها بیشتر جملات آنها قابل تفهیم نیست بلکه ذوق و احساسات دانش آموزان را غالباً مجروح ساخته است.

ولی این کتاب کاملاً با قریحه و ذوق و ترمه فکری دانش آموزان رابطه دارد. خوست اداره فرهنگ با مطالعه این کتاب آن را برای سال تحصیلی جاری توصیه نموده و نویسندگان و هنرمندان خوش قریحه ما را در این راه دلگرم سازد.

ما موفقیت دوست دانشمندان آقای امامی را در خدمت صحیح و منطقی فرهنگ از خدا و ادخواستاریم

پارس شماره : ۱۴۴۳

کام بلندی که آقای حسام الدین امامی با انتشار کتاب «انشاء و نامه نگاری برای همه» در راه خدمت فرهنگ برداشت بیش از پیش بر شهرت و

مقبولیتش افزود.

در اجتماع امروز ما که اغلب جوانان نیروی خداداد خود را در راه‌های پوهوده صرف میکنند، افرادی چون آقای حسام‌الدین امامی قابل تقدیس و در خود تقدیرند...

آقای امامی اگرچه در هنرهای جوانی است ولی با فکر پخته و ابتکار نیکو کتاب مزبور را نوشته است و در آن دانش آموزان و نسل جوان را به فن «خوب نوشتن» راهنمایی نموده و در حقیقت سرآواز است که کتاب مزبور دوزمره کتابهای کلاسیک در آید. ماضین اظهارخوشوقتی از موفقیتی که نویسنده از چندی آقای امامی از انتشار کتاب مزبور حاصل کرده‌اند، دانش آموزان و علاقه‌مندان پرورش خوب نوشتن را توصیه میکنیم که حتما این کتاب را بخوانند و نیز یکبار دیگر موفقیت آقای امامی را در راه خدمت پفرهنگ کشور مسألت مینمائیم.

دوست‌ملت شماره : ۹۹۹

انشاء یا شعر منثور موضوعی است که صدی هفتاد با ذوق و صدی بیست نیز بهیچ مطالبه و جرأت و حس اعتماد شخص نویسنده مربوط است و فقط صدی ده آن منوط بدرس و تعلیم است. با اینحال هنوز کتاب انشاء بالنسبه کاملی مانند کتابی که آقای «حسام‌الدین امامی» تالیف نموده نظر نگارنده را جلب کرده که حاوی تمام مطالب لازم باشد.

کتاب انشاء و نامه نگاری بسیاری در این چند سال تصنیف شده که بموقع خود مورد استفاده علاقه‌مندان بوده ولی هیچکدام مانند انشاء امامی جامع الاطراف نبوده که هم انشاء باشد و هم نامه نگاری و در عین حال تعرفه بستی بیزدر آن ذکر شده باشد و حتی طریقه الصاق تمبر را نیز بیاموزد و علامات افطه گذاری را هم یاد دهد.

... نگارنده منشآت موضوعی کتاب مزبور را از بین آثار بهترین نشر نوپسان فارسی معاصر انتخاب نموده و قطعات شیرین و دلپسندی را از مآثر آنها در این کتاب ذکر کرده است. ماضین اینکه موفقیت آقای امامی را در انتشار این کتاب تبریک میگوئیم، محصلین دبستانها و دبیرستانها را بمطالعه آن توصیه مینمائیم.

مشعل فارس : شماره ۱۵

ضمیمه مقاله‌ای بقلم آقای حسن امداد مینگارده که:

.... تاکنون کتابهای انشائی که بعنوان نمونه برای دانش آموزان ابتدایی و دوره اول متوسطه نوشته شده از لحاظ سلیقه و انتخاب موضوع و بکار بردن کلمات و استعارات و کنایات آاطوری که شاید و باید مطابق با موازین و اصول آموزش و پرورش نبوده و اغلب مؤلفین این قبیل کتابها با تکرار موضوعات خشک و اصطلاحات کنوانخت و تقلیده از یکدیگر بدون رعایت حسن سلیقه در چاپ و کلیشه‌های چاپ

کتاب خود را تدوین نموده اند.
ولی آقای امامی در تهیه و تألیف این کتاب رعایت تمام نکات را نموده و کتاب را طوری تألیف نموده اند که از لحاظ چاپ و کلیشه ممتاز بوده و بی کلمات و اصطلاحات تازه و عبارات فصیح و ساده آورده است .
... و نیز از آنجاییکه مؤلف محترم خود یکی از دبیران برجسته و فاضل و از لحاظ ادب و اخلاق و داشتن ملکات فاضله از جوانان مهذب و سرشناس بشمار میرود، ذوق و قریحه خداداد را با سپارای اخلاقی و مکارم ذاتی خود توأم نموده و این کتاب جذاب را که در عین حال میتواند سر مشقی از کمال و ادب فردی واجتماعی باشد بوجود آورده اند .

بهار ایران شماره : ۶۳۰

... با اینکه در ایران کتب متعددی در فن انشاء و نامه نگاری نگاشته شده ولی تاکنون یک کتاب جامع و سودمندی که اصول و قواعد آن با عبارات سهل و ساده ای نگاشته شده باشد، وجود نداشت.
تا اینکه دانشمند محترم آقای «حسام الدین امامی» که از نویسندگان باذوق و خوش قریحه شیرازند کتابی تحت عنوان: «انشاء و نامه نگاری برای همه با طرز پسنده ای تألیف کرده و «کانون معرفت» آن را با کفایت و چاپ اعلام منتشر کرده و خدمت بزرگی به عموم طبقات تحصیل کرده مخصوصاً نویسندگان و معصیان انجام داده اند...

روزنامه جوشن شماره : ۴۶

... آنچه از مندرجات این کتاب مشهود است همانطوریکه از عنوان آن بره میآید، انشاء و نامه نگاری برای همه بوده و مطالعه آن برای علاقمندان بنویسندگی واجب و لازم است . ما مطالعه این کتاب سودمند و مفید را به عموم مردم بخصوص دانش آموزان توصیه کرده و موافقت دوست عزیز خود آقای امامی را در خدمات فرهنگی خواهانیم.
جله دوم این کتاب هم که تحت عنوان :

هنر انشاء و نویسندگی

منشر گردیده

از طرف محافل مطبوعاتی کشور بدین طریق
نقدای شد :

...

کیهان شماره : ۳۴۴۸

در ایران تاکنون کتابهای متعددی در زمینه های علوم و فنون مختلف مدون گردیده ولی در باره «هنر انشاء و نویسندگی» کتاب جامعی نگارش نیافته است.

در حالیکه در روزگار فعلی هر کس پیش از هر چیز احتیاج به نگارش دارد. «هنر انشاء و نویسندگی» کتابی است در ۱۶ بخش که قدم به قدم خواننده را به خصوصاً معمل در این هنر آشناسازد. جمله پرداز، غلطهای املائی و انشائی، شرایط یک انشاء خوب، علامت نقطه گذاری و انواع و اقسام نامه های در ستانه و رسمی و اداری، تزیینات، اسلیتها، آگهیها، اجاره نامه ها و حتی عناوین و پایان نامه ها در این کتاب مورد بحث قرار گرفته و امونه آنها آورده شده است. نامه مردان و زنان معروف جهان، مقالات اجتماعی و ادبی و بهترین آثار نویسندگان ایرانی، برگزیده آثار نویسندگان خارجی و نامه های عاشقانه قسمت دیگری از مطالب این کتاب را تشکیل میدهد.

جلد اول این کتاب که تحت عنوان: «انشاء و نامه نگاری برای همه» نوشته شده تا امروز چهار بار تجدید چاپ شده و مورد استقبال معلمان و دیگر طبقات قرار گرفته است.

«هنر انشاء و نویسندگی» در حقیقت جلد دوم و مکمل کتاب نخستین است که بواسطه آقای حسام الدین امامی تالیف و توسط کانون معرفت تهران در آستانه سال تحصیلی جدید منتشر گردیده است. نه تنها کسانی که جلد اول این کتاب را خوانده اند، از جلد دوم آن نکته ها می آموزند، بلکه هر کس بهر طریقی که مایل باشد میتواند کتاب فوق را اثر سودمند و قابل استفاده ای در فن انشاء و نویسندگی بداند.

...

روش فکر شماره: ۸۷

آقای حسام الدین امامی نویسنده ای با ذوق اخیراً جلد دوم کتاب «هنر انشاء و نویسندگی» را انتشار داده اند. نویسنده پس از ذکر مقدمه جامع و مبسوطی در باره هنر نویسندگی و تذکر غلطهای معروف و سبکهای مختلف نویسندگی را با زبانی ساده و روان تشریح کرده است.

آقای امامی برای نشان دادن سبکهای مختلف نویسی از کتاب خود را بنویشته و آثار هنری نویسندگان ایرانی و خارجی اختصاص داده اند.

این کتاب برای عموم به خصوص دانشجویان و دانش آموزان مفید و قابل استفاده است.

توفیق آقای امامی را در راه خدمت به فرهنگ از خداوند خواستاریم

آثار ادبی و اخلاقی و اجتماعی زیر که هر یک اثری از بهترین آثار نویسندگان و مترجمین دانشمند است مطالعه آنها برای دانش آموزان و عموم مفید و ضروری است

- ۱ - حامه ارعوبی ترجمه و نگارش شجاع الدین شعا بها ۸۰ ریال
- ۲ - چگونه میتوان دوست یافت و در مردم مورد کرد نگارش دین کارنگی ترجمه سیروس عطیسی بها ۵۰ ریال
- ۳ - چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور کنیم نگارش دین کارنگی ترجمه حسام الدین امامی بها ۵۰ ریال
- ۴ - کاشف مایه تبسم نگارش اشتهن تسویک ترجمه دیبج الله مصوری « ۳۵ »
- ۵ - ربور عسل « موریس مترلیک « « ۴۰ »
- ۶ - در جستجوی خوشحالی « « « « ۴۰ »
- ۷ - دارالحنایین نگارش سید محمدعنی جمالزاده « ۸۰ »
- ۹ - حدان و گساده رو باشید « پرفسور پل بیس ترجمه محمود توانی « ۳۰ »
- ۱۰ - شرفازی معاصر تدوین و ترجمه ایرج امشار « ۵۰ »
- ۱۱ - شاهکارهای شرفازی معاصر « نگارش استاد سعید نفیسی « ۷۰ »
- ۱۲ - نغمه های شاعرانه اثر لامارتین ترجمه شجاع الدین شعا « ۶۰ »
- ۱۳ - « شاتوریان » « « ۶۰ »
- ۱۴ - رمز موهبت در زندگی شاهکار دین کارنگی ترجمه مهود برزین « ۴۰ »
- ۱۵ - « آندره موروا » « حواد سبح الاسلامی « ۴۰ »
- ۱۶ - « نگارش علی دشتی « ۸۰ »
- ۱۷ - « دیک خوش بلند نگارش بردگهر « ۳۰ »
- ۱۸ - پیروزی دل نگارش نظام وفا « ۱۵۰ »
- ۱۹ - اندیشه نگارش محمد حجاری « ۳۰ »
- ۲۰ - « حطه های محمدصم ترجمه و نگارش حواد فاضل « ۳۰ »
- ۲۱ - گلچین معرفت تدوین حسن معرفت « ۲۵ »
- ۲۲ - گلچین شاهنامه « « ۲۵ »
- ۲۳ - راه نوآوری نگارش ناپلئون هیل آمریکائی ترجمه علی تعاونی « ۲۵ »
- ۲۴ - هر انشاء و بوسه دگر نگارش حسام الدین امامی « ۴۰ »
- ۲۵ - هفت دریا بقلم حواد فاضل « ۲۰ »
- ۲۶ - وفا « « « ۴۰ »
- ۲۷ - موزچکان نگارش موریس مترلیک ترجمه دیبج الله مصوری « ۳۰ »
- ۲۸ - سه استاد سخن « اشتهن - وانک « مرهاد « ۳۰ »
- ۲۹ - تصویر دوران گرای نگارش اسکات و اشد « « ۶۰ »
- ۳۰ - انشاء داری « ابوالحسن دیاصی « ۳۰ »
- ۳۱ - بهترین اشعار آلفرد دوموسه ترجمه شجاع الدین شعا « ۵۰ »
- ۳۲ - رگرده آثار تولسوی ترجمه ح - ش « ۵۰ »
- ۳۳ - در آغوش خوشحالی اثر لرد آوسودی - ترجمه ابوالحسن یا بده « ۴۰ »